

مرور

نابرابری در فضاهای شهری

● در سال‌های اخیر علایق پژوهشی و عمومی زیادی درباره تغییر ماهیت شهرها شکل گرفته است. شهرها در سراسر جهان شاهد افزایش سرمایه‌گذاری در حوزه زمین، ساختمان و تغییر جمعیت شهر مرکزی بوده‌اند که این امر با بیرون‌راندن فقرا و بازساخت افراطی فضای شهری تحقق یافته است. کتاب «شهر نابرابر» راهمایی در زمینه «شهرگرایی معاصر» و روایت سرگذشت تغییرات شهری است. این کتاب به بررسی نقش سرمایه نقدی، تجدید حیات جمعیت، ساخت آپرپروژه‌ها، میزبانی رویدادهای جهانی بزرگ، نقش ثروتمندان تازه و پیدایش طبقه متوسط تازه پرداخته و دلایل اصلی جابه‌جایی فقرا به حومه‌ها و آن‌سوی مرزهای شهری را می‌کاود. با توجه به مطالعات مودی از سراسر جهان، نویسنده به بررسی انواع پروژه‌های شهری شامل استفاده مجدد از فضاهای صنعتی قدیمی، سبزسازی شهرها و امنیتی‌شدن فضاهای عمومی می‌پردازد. اتکای کتاب بر اقتصاد سیاسی، تحلیل فرهنگی- سیاسی و رویکردهای جغرافیای شهری است تا از این رهگذر، ماهیت چندوجهی این فرایند و جلوه جهانی آن را به تصویر بکشد. نویسنده کتاب جغرافی دان شهری و استاد دانشکده سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه مریلند در ایالت بالتیمور آمریکا است. کتاب «شهر نابرابر» تلاش می‌کند به نابرابری بعدی فضایی دهد و آن را در عرصه‌های شهری و منطقه‌ای بکاود. جان رنی شورت به خاطر داشتن تجربه‌های میدانی در بسیاری از کشورهای جهان، با ارائه مصداق‌ها و نمونه‌های مختلف، ایده خود در زمینه نابرابری شهری را بسط می‌دهد. این کتاب بنا به ماهیت موضوعی خود می‌تواند راهنمای جامعی در زمینه شناخت و درک مسائل نابرابری و فقر شهری باشد و مورد استفاده رشته‌هایی قرار بگیرد که به هر نحوی دغدغه مسائل شهری و منطقه‌ای را دارند و به‌طورخاص برای پژوهشگرانی که به مطالعات شهری، جغرافیای اقتصادی، اقتصاد شهری، جامعه‌شناسی شهری، برنامه‌ریزی شهری و جهزی‌شدن علاقه دارند، سودمند است. کتاب شهر نابرابر اساسا به‌دنبال تبیین و تشریح سازوکارهای شکل‌گیری نابرابری در شهرهای جهانی است که بخش عمده آن به لیبرالیسم و تفسیرهای تازه از آن برمی‌گردد. نویسنده پس از طرح دیدگاه‌های کلی در زمینه قدرت سرمایه، محیط‌های ساخته‌شده، تبدیل سرمایه نقدی به سرمایه ثابت تحت تأثیر معماران، سازندگان و پیمانکاران، به مفاهیم دیگری نظیر رژیم‌های شهری و ماشین رشد شهری و در نهایت «حق به شهر» اشاره می‌کند. ایده حق به شهر که توسط لوفور مطرح شده است، هم‌اکنون یک استعاره استاندارد در ادبیات مطالعات شهری به حساب می‌آید. طبق اظهارات اولیه لوفور، حق به شهر یک ایده را‌دیkal درباره مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها از سوی تمام افراد ساکن (نه‌فقط شهروندان) در این فضا، افراد صاحب‌ملک یا افراد سخنور درباره تولید فضای شهری است. گفتمان حق به شهر باعث انگیزختن کارهای پژوهشی بسیار جالبی شده است. این اصطلاح برای درک بسیاری از موضوعات به کار می‌رود که از جنگ برای فضای عمومی گرفته تا اعیان‌سازی، حقوق ملک، تخلیه اجباری شهری و شهرگرایی مستقل را شامل می‌شود و مشتمل بر سبزسازی اجتماعات، جنبش فضاهای خالی، هنر دیوارنویسی در خیابان‌ها و پوشش‌های برنامه‌ریزی‌شده اجتماعی است. بخش مهمی از کتاب شهر نابرابر به مقوله نابرابری در برخورداری از مسکن اختصاص یافته است. مؤلف در این کتاب مسکن را به مفهوم شهر سودآور و شهر تولیدار کره می‌زند و از خلال بحث‌های خود و با ذکر مثال‌های گوناگون از شهرهایی نظیر لندن، سیدنی، پکن، هنگ‌کنگ، استانبول، ونکوور، توپو… و سعی در تحلیل این شرایط دارد. به باور شورت، تغییرات در ابعاد مسکن پدیده‌ای جهانی است که عوامل سرمایه‌ای آن را ست‌وسو می‌دهد. البته سازوکارهای آن در هر شهری متفاوت است. به‌طورکلی دو عامل نوسازی و تغییرات جمعیتی تأثیر مهمی بر تغییرات مسکن داشته‌اند. عامل اول که اولین‌بار توسط روت کلاس به عنوان اعیان‌سازی مطرح شد، در واقع سیاست‌ها و حربه‌های تازه تولیدارالسیم برای دراختیارگرفتن فضای شهری است. به همین دلیل با وعده نوسازی بافت‌های ناکارآمد، ارتقای کیفیت محیط شهری، باعث جابه‌جایی‌های اجباری گروه‌های فرودست و فقیر به نواحی حاشیه‌ای شهر می‌شود. عامل دوم به تغییرات در ابعاد خانوارها و گرایش‌های نسل جدید اشاره دارد که برخلاف نسل‌های قبلی تمایل به خانواده‌های گسترده ندارند و همچنین گرایش به زندگی انفرادی در میان آنها دیده می‌شود. البته این دو فرایند به صورت هم‌زمان همه‌دیگر را تقویت می‌کنند و نتیجه چنین وضعیتی ساخت خانه‌های کوچک است. وجود فرصت‌های اشتغال در شهرهای مرکزی به ویژه در شهرهای کشورهای جهان سوم رقابت برای حضور و زندگی در این شهرها را قوت می‌بخشد و در نتیجه سیاست‌های مسکن به سمت خانه‌های کوچک کشیده می‌شود که اصلا پدیده مطلوبی برای ساکنان شهری امروز و نسل اتی نیست.

شهر نابرابر

جان رنی شورت
ترجمه:حمیدرضا تلخابی، فریدون گزرنانی
ناشر: آگاه
قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

جلد کتاب

از بالتیمور و فرگوسن گرفته تا تاتهام، کلیشی سوپوا و اوکلند، زمانه ما زمانه شورش است و مبارزه مردم علیه دولت و سرمایه به خیابان‌ها کشیده شده است. جاشوا کلاور، شاعر و دانش‌پژوه مطرح، فهم جدیدی از برهه کنونی و تاریخ آن پیش می‌نهد. شورش‌کردن در سده‌های هفدهم و هجدهم شکل مرکزی اعتراض بود. در اوایل سده نوزدهم اعتصاب جای شورش را گرفت؛ اما در دهه ۷۰ میلادی بار دیگر شورش غلبه یافت؛ هرچند ماهیت آن درمقایسه با دوره‌های پیشین و در امتداد مختصات نژادی و طبقاتی، عمیقاً تغییر یافته بود. کلاور این اعتراضات را به تلاطم‌های یک اقتصاد انعطاف‌ناپذیر در شرایط فروپاشی اخلاقی مرتبط می‌کند، از مطالبات افزایش دستمزد در

سال‌ها پیش گرفته تا کارزارهای اخیر مرتبط با عدالت اجتماعی که از خلال اشغال‌ها و راه‌بندان‌ها یی گرفته می‌شوند. رویدادهای تاریخی نظیر بحران اقتصادی جهانی ۱۹۷۳ و افول تشکل‌های کارگری، اگر ازمنظر دگرگونی‌های عظیم اجتماعی نگریسته شوند، بستر مناسب شناخت این فوران‌های نارضایتی خواهند بود. با رشد اعتراضات اجتماعی علیه یک نظم دوام‌ناپذیر، کار تاریخی ارزشمند کلاور می‌تواند راهنمای مبارزان آینده در تلاش‌های‌شان برای رسیدن به افقی انقلابی باشد. کتاب به سه بخش و هر بخش به سه فصل تقسیم شده است. بخش‌های اصلی کتاب، «شورش»، «اعتصاب» و «شورش معاصر» (یا «شورش ثانی») نام دارند. فصل‌های کتاب از این قرارند: مقدمه؛ یک نظریه شورش؛ ۱.شورش چیست؟؛ ۲. عصر طلایی شورش؛ ۳. از شورش به اعتصاب؛ ۴. اعتصاب در تقابل با شورش؛ ۵. اعتصاب عمومی؛ ۶. از اعتصاب به شورش؛ ۷. بحران طولانی؛ ۸. عصیان‌ها؛ ۹. شورش، همین حالا؛ میدان، خیابان، کمون.

در ادامه ترجمه بخشی از کتاب را می‌خوانید. لازم به ذکر است که عبارت «شورش معاصر» موقتا به‌عنوان معادلی برای riot prime انتخاب شده است. **prime** نام علامتی است که در ریاضیات در معانی مختلف به کار برده می‌شود. هدف جاشوا کلاور از استفاده از عبارت نامتعارف riot prime آن بوده که تفاوت میان شورش‌های دوران معاصر با شورش‌های سده‌های هفدهم و هجدهم را به خواننده یادآور شود. یک ترجمه این عبارت می‌تواند «شورش ثانی» باشد؛ اما البته «شورش معاصر» معادل قابل‌فهم‌تری است.

این تقریبا رسم مالوف شورش‌های معاصر است که اندک زمانی پس از شکوفاشدن‌شان و تجربه یک پیروزی واقعی یا ظاهری به دو نیروی محرک تقسیم می‌شوند. این دو گاه آشکارا با یکدیگر در تضادند و گاه با هم منطبق اند و به هم کمک می‌کنند. نیروی محرک اول در راستای نوعی پوپولیسم است. تلاش برای انبوه‌کردن صف مبارزان با بسیج همدلی عموم مردم و بهره‌جستن از پوشش رسانه‌ای وقایع و دیگر دستگاه‌های گفتمانی. این نیرو ناگزیر درراستای



قطعه‌ای از کتاب «عصر جدید قیام‌ها» اثر جاشوا کلاور

دونیروی شورش

ترجمه: **علی اخوت**

گونه‌ای سیاست حرمت‌گذاری و به‌طورکلی نافرمانی مدنی منفعل و عدم خشونت است. بر آن می‌شود که نیرویی سیاسی ایجاد کند، بر عنایت تأثیر بگذارد و امتیازاتی کسب کند. نهایتا هر بار پا به عرصه انتخابات می‌گذارد و ذیل کمیته‌ها یا فراسکسیون‌های یک سیاست حزبی می‌گنجد و سر به راه می‌شود. اگر از این فراسکسیون سیاسی در همان اوایل کار بخواهند تا توضیحی برای بی‌نظمی شورش ارائه دهد، آن گفته مارتین لوترکنیگ را تکرار خواهد کرد که «شورش» زبان انتهایی است که حرفشان شنیده نشده است.»

این استدلال جذابیتی بلاواسطه دارد؛ در هر قیامی نمی‌توان فغان به فلاکت کشیده‌شدگان را نشنید. باین‌حال باید گفت که این توضیح نشان‌دهنده علامه چیز است که کمتر به آن اشاره شده؛ یعنی پیش‌فرض می‌گیرد که پشت غوغای اولیه شورش لابد معنایی نهفته است که هنوز رمزگشایی نشده، مضاف بر اینکه جنبه اصلی آن همین معناسازی است و از زیر بار دیگر جنبه‌های تأسف‌بار شورش با توسل به این ایده اومانستی عام شانه خالی می‌کند که باید به

رنجی که دیگری متحمل می‌شود، اذعان کرد و آن را به رسمیت شناخت و حتی افراط در بروز آن را چنین برداشت، حتی اغماض نگریست. با چنین برداشتی، شورش‌ی که مطالبه‌ای ندارد، هم خود به یک مطالبه ترجمه می‌شود؛ مطالبه‌ای که اگر درک می‌شود،

اندیشه



قطعه‌ای از کتاب «عصر جدید قیام‌ها» اثر جاشوا کلاور

پلیس پیروی می‌کردند و هم اقداماتی که کمتر قانون‌مدار بودند و شامل خرابکاری و شلیک به سمت افسران پلیس می‌شد. این دو دسته در روزهای نخست با یکدیگر همکاری داشتند، یا شاید هم بنشוא گفت که هنوز هیچ‌یک به‌طورکامل شکل نگرفته بودند، اما بعدها بیش‌ازپیش با یکدیگر تعارض پیدا کردند؛ به‌ویژه پس از آنکه چند نفر از جامعه ملی روحانیون مسیحی به فرگوسن آمدند تا آنچه را که به زعم آنها درس‌های دکتر کینگ بود، اشاعه دهند.

اینجاست که یک تغییر تاریخی که اهمیت اساسی دارد، ناگهان پیش چشم آشکار می‌شود. از زمان جنبش حقوق مدنی (و پیش از آن، در «نسل اول» جنبش فمینیستی) بلافاصله پس از هر قیام سوبیه چارچوب‌های قانونی، ترغیب اخلاقی و سیاست حرمت‌گذاری عملا بر بحث‌ها غالب می‌شد. این تا حد زیادی به این خاطر بود که رویکرد مذکور می‌توانست منافع واقعی، هرچند محدود، به همراه داشته باشد؛ اما دیگر خبری از این نتایج نیست. موفقیت راهبرد گفتمانی مبتنی بود بر میزانی از ثروت اجتماعی، بازار کارهای بسمان و تداوم سودآوری که می‌ارزید حتی به بهای قربانی‌دادن‌های نسبی از جانب سرمایه، برقرار بماند. امروزه هم می‌توان مطالباتی را تصور کرد که اگر برآورده شوند، واقعا اوضاع و احوال طردشدگان جامعه تغییر یابد؛ اما از طرفی صفوف انبوه طردشدگان را داریم و از طرف دیگر ناتوانی در برآوردکردن این قبیل مطالبات را؛ اینها دو روی یک بحران‌اند. درست همان‌طور که ایالات‌متحده آمریکا دیگر نمی‌تواند در ترازوی جهانی انباشت را فراهم کند و ازاین‌رو باید به عوض جلب رضایت با زور به سیستم جهانی نظم ببخشد، در داخل نیز دیگر نمی‌تواند از آن نوع امتیازاتی بدهد که جنبش حقوق مدنی موفق به کسب‌شان شد و دیگر نمی‌تواند صلح اجتماعی را بخرد. دیگر همه‌اش چماق است و خبری از هویج نیست. مؤید این ارزیابی شورش‌های بالتیمور است که متعاقب قتل فردی گری در سال ۲۰۱۵ درگرفت، و چنان تداوم و شدتی داشت که پای گارد ملی را به میان آورد و ۹ روز وضعیت اضطراری اعلام شد.

درنتیجه، شکاف را دیگر به این آسانی‌ها نمی‌توان بند زد. به‌طول‌انجامیدن شورش‌ها و خشم و هیاهوی آنها بدون شک از فشارهای اجتماعی کجایت دارد که حول نژادپرستی پلیس و خشونت درون‌مادگاری به‌طورکلی بر مدیریت جمعیت‌های مازاد اعمال می‌شود، شکل گرفته‌اند. این شواهد همچنین حاکی از زوال جذابیت میانه‌روی و راه‌آمدن و قانون‌مداری خوش‌بینانه است. البته فرایند نهاده‌بنه‌سازی مستمر قیام‌های فرگوسن و بالتیمور و مهار آنها تحت هدایت سازمان‌های مردم‌نهاد نشان می‌دهد این نگرش هنوز جذابیت دارد. درعین‌حال اینکه این خشونت و انقیاد تمام‌نشدنی ماهیتی ساختاری دارد و چه در عمل و چه در نظر از طریق مشارکت بازتوزیعی قابل حل‌وفصل نیست، استدلالی است که ردکردنش بیش‌ازپیش دارد دشوار می‌شود.

کلاور خشونت نژادی و دولتی موجود را در زمینه بحران درازمدتی طرح می‌کند که جهان دچار آن شده است. درحالی‌که صنعتی‌زدایی و مایه‌سازی روز به روز مردم بیش‌تری را به فقر و به سوی اقتصاد غیررسمی سوق می‌دهد، دولت‌ها همچنان به‌جای تأمین امنیت اجتماعی، مشغول افزایش تعداد زندان‌ها و نیروهای پلیس هستند. از آنجا که شمار سیاه‌پوستان در میان افرادی که در نتیجه صنعتی‌زدایی به فقر دچار شده‌اند بسیار بالاست، طبیعی است که شاهد «مدیریت کلی توده‌های مازاد» به میانجی خشونت و اعمال زور باشیم؛ و تا وقتی اعمال خشونت و دستگیری دولتی و زندان راه‌حل برون‌رفت از بحران اقتصادی قلمداد می‌شود، شورش‌هایی نظیر آنچه در شهر فرگوسن اتفاق افتاد تنها پیامد کنترل اجتماعی و نظام انباشت تولیدار نیستند، بلکه پاسخ به آن‌اند. بزرگ‌ترین انتقاد به کتاب کلاور، بدون شک ازسوی آتانی خواهد بود که هنوز نیروی کار را ستون اصلی سیاست را‌دیkal تلقی می‌کنند. علی‌رغم پرداختن به روند تاریخی تضعیف نیروی کار در قرن بیستم‌ونیم، کلاور آن‌چنان که باید و شاید امکان بازگشت و ظهوره دوباره توان و قدرت کارگری را جدی نمی‌گیرد. او همچنین خود را درگیر آرای آن دسته پژوهشگرانی نمی‌کند که بر راه‌حل و مسیر بدل تأکید دارند؛ کسانی نظیر ریچارد ولف (دموکراسی در محیط کار؛ درمانی برای سرمایه‌داری) و اریک اولین رایت (تصور اوتوپیاهای واقعی). در همین راستا، آثار جدیدتری را نیز می‌توان برشمرد؛ از مقاله کیم مودی («زمین جدید ستنز طبقاتی در ایالات‌متحده آمریکا») و مقاله ویوک چپیر («چرا سوسیالیست‌ها این‌قدر در مورد کارگران حرف می‌زنند؟») که تم نام خوانندگان کتاب کلاور را دعوت می‌کنم این کتاب‌ها و مقالات را نیز بخوانند، خصوصا مقاله مودی را که استدلال می‌کند شرایط تاریخی امروز، عرصه و میدان جدیدی برای مداخله نیروی کار فراهم آورده است؛ میدانی که در آن کارگران می‌توانند سلطه سرمایه را ن و نو و به‌شدت به چالش بکشند.

Adam Szetela, Journal for the Study of Radicalism, Volume 13, Number 1, Spring 2019, pp. 188-190

منبع: زمانه

زنان در فلسفه سیاسی

● سنت غالب فلسفه سیاسی عموما از زبان مردان و درباره مردان بیان شده است. هنگامی که متفکران و فیلسوفان در بحث و گفت‌وگوهای خود از واژه‌هایی مانند «انسان» یا «نوع بشر» استفاده می‌کنند، قاعدات باید چنین استنباط شود که آنها این واژگان یا ضمایر را بدون درنظرگرفتن نژاد، رنگ، زبان، فرهنگ و جنسیت در مورد همه انسان‌ها به کار می‌برند. اما با نیم‌نگاهی به آثار و نوشته‌های برجای‌مانده از فیلسوفان قدیم به‌وضوح درمی‌یابیم که واقعیت چیز دیگری است. فیلسوفانی چون ارسطو، اکوناس، ماکیاولی، جان لاک، هگل، روسو و بسیاری دیگر طبیعت انسان را در واقع به طبیعت مرد ارجاع می‌دهند. به‌عبارت‌دیگر، دیدگاه آثار فلسفی – سیاسی این متفکران و فیلسوفان آن است که زنان را به‌عنوان نیمی از نوع بشر، از حقوق و نیازمندی‌های اولیه که برای یک انسان ضرورت تام دارد محروم کرده است. فیلسوفان و متفکران فلسفه سیاسی حتی هنگامی که واژگان بدون ابهام را در مورد انسان به‌کار می‌برند به‌هیچ‌وجه احساس نمی‌کنند که در نتایج به‌دست‌آمده از بحث‌ها، زنان حذف شده‌اند. برای مثال، ارسطو زمانی که موضوع «لاترین سودمندی‌ها برای بشر» را بیان می‌کند، زنان را نه فقط به‌طور رسمی از دستیابی به بالاترین سودمندی‌ها محروم می‌دارد، بلکه اصولا آنان را در این مورد فطرتا و ذاتا ناکارآمد و ناتوان ارزیابی می‌کند. ایمانوئل کانت در بیشتر واژگان و اصطلاحاتی که در مورد نظرات سیاسی و اخلاقی خود به کار می‌گیرد، ادعان می‌دارد که گفتارها و بحث‌هایش در مورد انسان محدود و منحصر به نژاد یا جنسیت ویژه‌ای نیست و به همگانی که «ارای عقل و خرد» هستند، اطلاق می‌شود. اما با وجود این در ادامه توجیه نظرات و باورهای خود همواره از معیار و استاندارد دگانه‌ای برای موضوع می‌زندگی جنسی استفاده می‌کند. او معتقد است که می‌توان از گناه زنی که مرتکب قتل فرزند نامشروع خود شده است، چشم‌پوشی کرد زیرا بایستگی و «وظیفه» یک زن ابتدا حفظ «آبرو و حریت جنسی» خود، به هر قیمتی است. کانت همچنین در نتیجه‌گیری‌های خود در مورد حقوق شهروندی بیان می‌کند که تنها خصوصیت و مشخصه‌ای که می‌تواند سلب صلاحیت از حقوق شهروندی یک شخص شود و او را از الزامات و تعهدات قانونی معاف دارد، زن زاده‌شدن است. بزرگ‌ترین گزاره‌ها و بیانیه‌های فرهنگ سیاسی غرب مانند اعلامیه استقلال و قانون اساسی – که احتمالا جنبه جهانی دارد – در شرح و تفسیر مواد قانونی راجع به زنان همواره حقوق آنان را نادیده می‌انگارند. بنابراین در گذشته نیز هنگامی که بنیان‌گذاران سیستم سیاسی آمریکا ادعان به حقیقتی مبنی بر اینکه «همه انسان‌ها برابر به دنیا آمده‌اند» می‌کردند، به‌وضوح می‌بینیم که آنان نه فقط برگان را از این به‌اصطلاح حقیقت مستثا می‌پنداشتند، بلکه زنان را نیز شامل آن نمی‌دانستند. با وجود این و علیرغم نادیده‌انگاشتن حقوق زنان در فلسفه سیاسی، چند نفر از برجسته‌ترین فلاسفه سیاسی غرب از حقوق زنان دفاع کرده‌اند. کتاب «زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب» تألیف سوزان مولر اکین فمینیست لیبرال و متشخص نگاه متفکران و فیلسوفان بزرگ را درباره زن و حقوق زن در ربط زندگی سیاسی و اجتماعی دوران آنها بررسی می‌کند. چهار بخش نخست این کتاب شامل تحلیل‌ها و بحث و گفت‌وگوهای افلاطون، ارسطو، روسو و جان استوارت میل در مورد طبیعت زنان، جامعه‌پذیری و آموزش آنان و نقش مناسب و مقام و منزلت زن در جامعه است. آنچه مؤلف در این کتاب مورد پژوهش قرار داده باور فلاسفه نسبت به وجود مختلف جنسیت زن است و به‌ویژه سعی شده مفهوم فلسفی نقش خانواده شرح داده شود. نویسنده در بخشی از مقدمه خود می‌نویسد: «در این مورد دو موضوع مهم و مرتبط به یکدیگر وجود دارد که لازم است بیان شود. نخست اینکه مهم‌ترین عامل مؤثر در فهم دیدگاه فیلسوفان درباره موضوع زن، نظر و دیدگاه آنان نسبت به نهاد خانواده است. فیلسوفانی که بر بنیاد خانواده از رزن نگاه طبیعی و ضروری می‌نگرند، در مورد موضوعاتی چون جنسیت، تولیدمثل و وظایف زنان در پرورش کودک، شرح و توضیحاتی داده‌اند که این توضیحات، آنان را به مجموعه‌ای از قوانین و مبانی اخلاقی در مورد زنان هدایت کرده است. در واقع این قوانین همان قوانین نابرابری است که حقوق زنان را رابطه با طبیعت و فطرت آنان است. به سخی دیگر، فرضیه لزوم خانواده، فیلسوفان را به تفاوت زیست‌شناسختی میان جنسیت‌ها می‌رساند که پیامد آن نقش سنتی و کارکردآور زنان در خانواده، به‌ویژه خانواده پر‌سالار است. دیگر آنکه پیامد باور فیلسوفان نسبت به نهاد خانواده باعث شده است نقش زنان در هر زمینه‌ای از رابطه با طبیعت و فطرت آنان تبیین و تفسیر شود. بنابراین هنگامی که فلاسفه در بحث‌های خود درصدد تعریف نقش زن در جامعه برمی‌آیند، آنان مفاهیم متفاوت «طبیعت انسان» را به‌مدت توضیح نمی‌دهند». در این پژوهش، دلایل و استدلال‌های متفاوت هر یک از فلاسفه زیر پیرامون این موضوع همواره با تحلیل مؤلف درک شده و در نهایت نتایج بحث درباره مردان، سیاست و جامعه ارائه شده است. فصل‌های بعدی کتاب توضیحات بیشتری را درباره موضوع مورد ادعای مؤلف بسط می‌دهد.

زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب
سوزان مولر اکین
ترجمه: ن. نوریزاد
ناشر: قصیده‌سرا
قیمت: ۷۸۰۰۰ تومان

جلد کتاب